

واکاوی مفهوم پسامدرن حاکمیت از دیدگاه حقوق عمومی با تأکید بر اندیشه‌های فوکو

محمدرضا ویژه* - آرین پتفت**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۱۷)

چکیده

امروزه با ظهور تفکر جهانی شدن و دولت‌های فراتنظیمی که موجب گسترش روابط اجتماعی و ارتباطات در سطح ملی و فراملی شده است، قدرت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی متعددی ظهور یافته‌اند که موجبات پدیداری نوعی حاکمیت متکثر را پدید آورده‌اند. مبانی فکری و فلسفی این مهم، به‌خوبی در دستگاه فکری فوکو مشهود است. لذا با بررسی مفهوم حاکمیت در عرصه حاکمیت جهانی و دولت‌های فراتنظیمی و تبیین ریشه فلسفی مفهوم پسامدرن حاکمیت در اندیشه فوکو، معلوم می‌شود که مفهوم حاکمیت، دچار تغییر و تحول مفهومی عمیقی شده است. لذا در این مقاله تلاش می‌شود تا این مفهوم نوین حاکمیت به‌خوبی واکاوی شود. شناخت چنین مفهوم نوینی از حاکمیت برای تعیین سیاست‌ها و قوانین آتی جامعه، بسیار حائز اهمیت است. در این مقاله با رویکرد حقوق عمومی، مفهوم پسامدرن حاکمیت به تصویر کشیده می‌شود.

واژگان کلیدی: حاکمیت، فوکو، قدرت پسامدرن، جهانی شدن، دولت فراتنظیمی

مقدمه

بدون شک، «حاکمیت» از اساسی‌ترین و مهم‌ترین مفاهیم حقوق عمومی است. در تعریف کلاسیک از حاکمیت، آن را قدرت مافوق همه قدرت‌ها دانسته‌اند که اعمال آن به حکومت واگذار شده است. اما امروزه با ظهور تفکر جهانی شدن و دولت‌های فراتنظیمی که موجب گسترش روابط اجتماعی و ارتباطات در سطح ملی و فراملی شده است، قدرت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مختلفی ظهور یافته‌اند که بعضاً از دایره قدرت دولتی هم خارج‌اند و به صورت قدرت‌های خودجوش، مردمی و غیردولتی در جامعه سربرآورده‌اند. این امر نشانگر این است که مفهوم حاکمیت، دچار تحولات شگرفی شده است. لذا سؤال اصلی این است که مفهوم حاکمیت با ظهور تفکر جهانی شدن و پدیداری دولت‌های فراتنظیمی، و به طور کلی در عرصه پست‌مدرن حکومت‌ها، دچار چه تغییر و تحول مفهومی شده است؟ در فرض نخست، چنان به نظر می‌رسد که نوعی تکثر قدرت‌ها وجود دارد که به صورت نظام‌مند عمل می‌کنند. پس حاکمیت در عصر حاضر، حاکمیت متکثر است. اما برای تحلیل دقیق موضوع، علاوه بر بررسی مفهوم حاکمیت در عرصه حاکمیت جهانی و دولت‌های فراتنظیمی باید ریشه فلسفی مفهوم پسامدرن حاکمیت را در دستگاه فکری فوکو (به عنوان فیلسوف پست‌مدرن) جست و آن را به دقت تحلیل کرد. اگرچه فوکو از فیلسوفان دوره پسامدرن نیست اما از جمله اندیشمندان بسیار مهمی است که بستر تفکر پست‌مدرن را به وجود آوردند که در این مقاله به خوبی نشان داده می‌شود. شناخت و تبیین دقیق مفهوم نوین حاکمیت، با توجه به اهمیت بسیار زیاد آن در تحلیل‌های حقوقی و سیاسی می‌تواند نسبت به تعیین سیاست‌ها و قوانین آتی جامعه ایران، بسیار حائز اهمیت باشد. لذا واکاوی دقیق این مفهوم برای نظام حقوقی ایران، ضروری است. در این مقاله، با رویکرد حقوق عمومی، مفهوم پسامدرن حاکمیت به تصویر کشیده می‌شود.

برای نیل به پاسخ تحلیلی و دقیق نسبت به سؤال مطروحه، باید ابتدا مفهوم کلاسیک و مدرن حاکمیت به طور مختصر بررسی و نگرش فوکو نیز نسبت به آن به خوبی روشن شود. سپس مفهوم پسامدرن حاکمیت در دستگاه فکری فوکو با عنایت به مفاهیم قدرت، گفت‌مان، دانش و حکومت‌مندی که از مفاهیم بنیادین اندیشه وی است، به خوبی تبیین شود. در ادامه به بررسی مفهوم پسامدرن حاکمیت در عرصه دولت‌های فراتنظیمی و تفکر جهانی شدن پرداخته می‌شود تا نهایتاً نتایج مطلوبی حاصل شود.

۱. تفکر کلاسیک نسبت به حاکمیت

حاکمیت، مفهومی است که پیش از قرون پانزدهم و شانزدهم در اندیشه یونانی و رومی

وجود نداشت، اگرچه آن‌ها سهم بسزایی در توسعه نظریه حاکمیت ادا کرده بودند (وینست، ۱۳۹۱: ۵۹). ماکیاول، نخستین اندیشمندی است که به مسئله حاکمیت پرداخته است، اما درحقیقت، ژان بَدَن اولین کسی بود که کلمه حاکمیت را به صورتی آگاهانه و منظم به کار برد. وی حاکمیت را قدرت برتر و فراتر از شهروندان معرفی کرد که محدود به قانون نیست.^۱ او خاصیت ذاتی هر حکومت را به حکم ماهیت آن، مطلق، دائمی، تجزیه‌ناپذیر، غیرقابل تفویض و قابل انتقال می‌دانست (ویژه، ۱۳۸۵: ۳۵). توماس هابز نیز به طور مشابه، حاکمیت را قدرت برتری تصور می‌کرد که به موجب توافق اجتماعی و گذر از وضع طبیعی^۲ به جامعه مدنی، به لویاتان (حاکم مقتدر و مدبر) واگذار می‌شود. نظریات بَدَن و هابز، مبنای فکری نظریه «حاکمیت مطلقه» بود (Skinner, 1978: 287). در این طرز تفکر، قدرت از سوی خدا یا از طریق قرارداد اجتماعی، یک بار و برای همیشه به حاکم اعطا شده است. این حاکمیت به ملکیت حاکم درآمده و غیرقابل بازگشت است (Wootton, 1986: 48). لذا در حکومت‌های کلاسیک مبتنی بر حاکمیت مطلقه، قدرت، اقتدار و قانون به گونه‌ای متمرکز در دست حاکم بود و دولت به نحو کامل در شخص پادشاه متجلی می‌شد (Franklin, 1973, 151; Lousse, 1964: 43).

البته خصیصه نامحدود بودن حاکمیت حاکم، مسئله‌ای بود که بَدَن چندان قائل به آن نبود و اقتدار حاکم را محصور در حقوق طبیعی، محدودیت‌های تاریخی و قانون اساسی می‌پذیرفت. لذا حتی عده‌ای معتقدند که او خواستار حاکمیت مشروطه بوده که با پیدایش تفکر دموکراسی و قوانین اساسی، رشد پیدا کرد (Giesey, 1973: 178). از نظر فوکو می‌توان دوران کلاسیک حاکمیت را (از اوایل قرن شانزدهم تا اواخر سده هجدهم)، دوران «حکومت‌های»^۳ مبتنی بر قواعد متعالی، الگوهای کیهان‌شناختی یا آرمانی فلسفی و اخلاقی پنداشت که اداره امور، بر اساس حکمت خداوند و خرد شهریار صورت می‌گرفت و تا پایان دوره دولت‌های مصلحت‌گرا امتداد می‌یابد که در آن‌ها «خرد حکومتی»^۴ یا مصلحت دولت، با حکومت، ماهیت و عقلانیت آن پیوند می‌خورد (Foucault, 2007: 339-342). فوکو، حاکمیت را در عصر کلاسیک، قدرت سلطه‌گرایانه می‌پندارد که در این دوره، روابط افراد در قالب اطاعت‌شوندگان و اطاعت‌کنندگان در بستر نوعی حکومت پلیسی شکل می‌گیرد و نوعی واداری به انجام دستور پدیدار می‌شود و ساختار قدرت به صورت سلسله‌مراتبی نزولی (از بالا به پایین) و ستیز‌گرایانه صورت می‌پذیرد که

۱. چراکه بَدَن، خود حاکمیت را منبع قانون می‌پنداشت.

۲. به تعبیر هابز، «انسان، گرگ انسان است». لذا انسان در وضع طبیعی در وضعیت بحران ناامنی زندگی می‌کند که هر لحظه حیاتش در معرض خطر تجاوز دیگران است.

3. Government.
4. Raison d'État.

ماهیتاً، نوعی سرکوب و خشونت است (نش، ۱۳۸۲: ۴۴). لذا این مسئله مقدمه‌ای برای ظهور لیبرالیسم، دموکراسی و تفکر مدرن حاکمیت شد.

آنچه در حقوق عمومی بسیار مهم جلوه نمود، صحنه نقش‌آفرینی قدرت در حکومت و لایه سیاسی آن است. درحقیقت، هنگامی که تحلیل و خوانش حقوقی از امر قدرت در جامعه سیاسی (متکامل) ارایه شد، اندیشمندان به این نتیجه رسیدند که تجمع قدرت در ید استیلای یک فرد یا گروهی خاص، فسادآفرین است و عمده این نوع تأملات در باب فسادآوری قدرت متمرکز را می‌توان به‌خوبی در عرصه آزادی‌گرایی عصر روشنفکری منعکس در مکتب فکری لیبرالیسم مشاهده کرد. این دوره از مفهوم حاکمیت (مطلق) که فوکو نیز آن را نقد کرده است، در حقوق عمومی امری بازدارنده نسبت به استیفای حقوق و آزادی‌های بنیادین تلقی شده که عملاً جامعه را به سمت و سوی سلطه‌پذیری و استبداد قدرت، سوق می‌دهد. لذا این مفهوم از حاکمیت، جنبه زورمدارانه و ستیزگرایانه دارد. از همین روست که آزادی‌گرایان نسبت به چنین طرز تفکری از قدرت، موضع به‌شدت مخالف گرفته و با آن به مقابله پرداخته‌اند. آنچه از بزرگان اندیشه آزادی‌گرایی به یادگار ماند این بود که حاکمیت بی‌قید، به معنای ایجاد فضای انفعالی در جامعه است که در آن، امر اعمال آزادی فردی موضوعیت نداشته و جامعه صرفاً مجری و مطیع دستور حاکم مقتدر تام است. این در حالی است که این قدرت نباید فارق از جامعه پنداشته شود و در اصل، قدرت، بالذات در دست مردم است و این مردم هستند که با اعمال حاکمیت خود، جامعه را به حالت فعال درمی‌آورند و اگر حکومتی هم وجود دارد، قدرتش را از مردم گرفته است. لذا در تفکر جدید از مفهوم حاکمیت، اعمال قدرت توسط حکومت به‌نیابت از مردم است (Nelson, 2010: 14-17). ماحصل تعمقاتی که در باب بازیابی مفهوم قدرت مطلقه توسط اندیشمندان حقوقی صورت گرفته، ارایه خوانش نوینی از حاکمیت تحت عنوان حاکمیت مشروط بود (Keohane, 2002: 10). در این مفهوم نوین از حاکمیت، هرگونه اقتدار تام و متمرکز فردی نفی شد و به‌جای آن، حاکمیت مردم (حاکمیت مردم) و نمایندگان آن‌ها (حاکمیت ملی) در قالب قانون (حاکمیت قانون) مطرح شد:

[... «در دوره فکری حاکمیت مطلقه» در واقع پادشاه، بدن زنده حاکمیت بود ...

نظریه حاکمیت در قرون وسطی به سازوکار عینی قدرت یعنی قدرت پادشاهی فتودال اشاره دارد و ابزاری برای تأسیس و توجیه حکومت‌های سلطنتی بزرگ بود که از زمان سده شانزدهم و به‌ویژه سده هفدهم (در زمان جنگ‌های مذهبی) به شمشیر دولب تبدیل شد که هم برای محدود کردن قدرت سلطنتی و هم برای تقویت آن به کار گرفته می‌شد ... عاقبت این نظریه را در سده هجدهم و آثار روسو

و معاصرانش می‌بینید که در این مقطع از تاریخ، نقش این نظریه، بر ساختن مدلی جایگزین برای حکومت سلطنتی اقتدارگرایانه مطلقه بود. این مدل، مدل دموکراسی پارلمانی (حاکمیت ملی) بود...» (فوکو، ۱۳۸۹: ۷۷-۷۶).

۲. مفهوم مدرن حاکمیت و ظهور حکومت‌های مشروطه

از قرن هجدهم با ظهور تفکر دموکراسی و حاکمیت ملی تلاش شد تا مفهوم حاکمیت حاکم، حاکمیت مردم و حاکمیت حقوقی را باهم درآمیزند که تحت نظریه انتقال حاکمیت پادشاه به پارلمان و تفکیک قوا بروز و ظهور یافت. تحت تأثیر تفکرات روسو و نظریه قرارداد اجتماعی وی، حاکمیت را اقتداری تصور کردند که در دست مردم می‌ماند و قرارداد اجتماعی، صرفاً اعمال حاکمیت را به حکومت واگذار می‌کند. لذا چنین اقتداری تحت عنوان حق حاکمیت، صرفاً تحت تملک مردم قلمداد می‌شد (Simmons, 1979, 57 & Schochet, 1975: 12). آنچه در این عرصه بروز و ظهور یافت، آزادی فردی و حق‌ها بود که در برابر قدرت حکومت قرار می‌گرفت و قانون اساسی به‌عنوان سند تضمین‌کننده حقوق و آزادی‌های بنیادین و ترسیم‌کننده نحوه حکومت، تأسیس شد. لذا اعمال حاکمیت به‌صورت مشروط در قالب قوانین صورت می‌گرفت. حکومت‌ها سعی می‌کردند تا با مشروعیتی^۱ که از طریق رعایت قانون به دست می‌آوردند، اقتدار خود را به قدرتی مشروع و پایدار مبدل سازند (Lipset, 1971, 10). حاکمیت در این عرصه به دو صورت درونی (حاکمیت ملی و مردم) و بیرونی (حاکمیت بین‌المللی) معنا و مفهوم یافت که حاکمیت بیرونی به معنای به‌رسمیت‌شناختن هر حکومتی در مرزهای خود، برابری و زیست مسالمت‌آمیز دولت-کشورها در کنار یکدیگر تصور می‌شد (وینسنت، ۱۳۹۱: ۴۴).

فوکو، حقوق پدیدآمده در عصر مدرن را توجیه‌گر و مشروعیت‌بخش قدرت حکومت می‌پندارد که در واقع آن را قانونی می‌کند (منوچهری، ۱۳۸۹: ۳۱۸-۳۱۷). وی تحولات قرن هجدهم را پیامد ظهور تفکر لیبرالیسم و دولت مقتصد^۲ می‌داند (فوکو، ۱۳۹۱: ۳۸ و ۴۸) که در ابتدای عرصه خود، محدودسازی دولت را جایگزین تفکر حکومت پلیسی می‌کند و به مدت دو قرن، تا ظهور تفکر نئولیبرالیسم و نهایتاً خوانش جدید از مفهوم قدرت و حاکمیت (عرصه پست‌مدرن)، امتداد می‌یابد. البته او این محدودسازی را صرفاً حاصل حقوق نمی‌داند بلکه آن را ناشی از اقتصاد سیاسی^۳ نیز می‌پندارد و چون این اقتصاد سیاسی درون عقل حکومتی شکل

۱. تا قبل از ظهور حکومت مشروطه، مشروعیت صرفاً به طریق کاریزماتیک و سنتی محقق می‌شد.

۲. Frugal Government.

۳. اقتصاد سیاسی به هرگونه روش حکمرانی که سعادت و رفاه ملت را تأمین کند، دلالت دارد و گونه‌ای تفکر عمومی درباره سازمان‌دهی، توزیع و محدودسازی قوا در جامعه است.

گرفته است، پس آن را نوعی خودمحدودسازی دوژوره (حقوق) و دوفاکتو (اقتصاد سیاسی) می‌پندارد (Foucault, 2008: 14-16). در عرصه مدرن حاکمیت:

«... می‌بایست نشان داده می‌شد که قدرت حاکم محدود است و حکومت باید تابع مقرراتی خاص باشد و اینکه حفظ مشروعیت قدرت، منوط به اعمال آن در چارچوب حدودی معین است. لذا از قرون وسطی به این سو، نقش اساسی نظریه حق، تثبیت مشروعیت قدرت بوده است...» (فوکو، ۱۳۸۹: ۷۷-۷۶).

مطابق آنچه در حقوق عمومی نیز مطرح می‌شود، خوانش نوین لیبرالیسم از حاکمیت، درحقیقت، ایجاد نوعی مشروعیت برای اعمال آن از سوی حکومت بود. این مشروعیت از دو هنجار بنیادین فکری نشأت می‌گرفت: اول اینکه این قدرت بالذات از آن مردم است و لذا چنانچه سردمداران و هیئت حکام، شایستگی لازم را در ایفای وظیفه حکمرانی از خود نشان ندهند، مردم می‌توانند قدرت اعطایی را از ید استیلائی آنان خارج کرده و در اختیار گروه دیگری قرار دهند و به هر حال، هر شخصی به‌عنوان بدنه حکومت، صرفاً نماینده مردم است و اعمال وی به معنای ایفای حاکمیت ملی است (Urbinati, 2008: 53-54). دوم اینکه کلیه تصمیمات و اقدامات هیئت حکام می‌بایست در چارچوب قواعد حقوقی تعیین شده توسط مردم باشد که این قواعد، خود را در قالب قانون، جلوه گر می‌کنند. قانون می‌تواند به شیوه دموکراسی مستقیم (مردم) و غیرمستقیم (نمایندگان مردم) به تصویب برسد اما به هر حال، حکم قانون، خواست و اراده مردم است. لذا حاکمیت را قدرتی می‌پنداشتند که در اصل خود از حق مردم نشأت می‌گرفت. از این رو از حق حاکمیت سخن می‌گفتند (Lee, 2016: 270). این گونه هنجارمندی و دستورگرایی در شیوه اعمال حاکمیت توسط حکومت‌ها در این دوره بود که آن را عرصه حاکمیت مشروط یا محدود به قانون دموکراتیک قلمداد کردند.

بر پایه تفکرات فوکو می‌توان لیبرالیسم را عرصه تفکر مفهوم مدرن حاکمیت دانست. اما وی با توجه به تحولات قرن بیستم و دگرگونی مفهوم حاکمیت، با تفکر حق حاکمیت مخالف بود و حاکمیت را از جنس قدرت می‌پنداشت که به هیچ عنوان قابل تملک یا متمرکز درجایی نیست. اگرچه موج فکری حاکمیت مشروط، تحول عظیمی در عرصه حکمرانی ایجاد کرد و می‌توان ندای حقیقی آزادی‌گرایی و استیفای حقوق و آزادی‌ها از سوی مردم را محصول این دوره پنداشت، اما فوکو این مفهوم از حاکمیت را نیز چندان بالغ نمی‌دانست و لذا معتقد بود که مفهوم متکامل آن را می‌توان در عرصه پست‌مدرن و نئولیبرالیسم یافت که عرصه تکثر قدرت و حاکمیت بر پایه گفت‌وگو برتر است. همان طور که از بارقه‌های فکری فوکو نیز دریافت می‌شود، حاکمیت مشروط با وجود بلوغش نسبت به حاکمیت مطلق، همچنان با مفهوم درونی و ذاتی

«جبر» و «زور» همراه بود که تفاوت آن با قدرت مطلقه، مشروعیت و قانونی بودن آن زور است. در واقع، فوکو معتقد است که قدرت متکامل، قدرتی است که اساساً در ذات خود به جای جبر و زور، مفهوم «پذیرش» را داشته باشد؛ به این معنا که به جای اعمال قدرت زورمدارانه بر پایه قانون، باید قدرت به دلیل مقبولیتی که دریافته است، به طور کاملاً پذیرفته شده بر افراد اعمال شود. به عبارتی واضح تر، به جای تحمیل اراده حکومت بر مردم، این اراده به طور پذیرفته شده و دلخواهی بر افراد بار شود. برای اینکه چنین مقبولیتی برای حاکمیت پدیدار شود، لازم است که چنین قدرتی بر پایه گفتمان^۱ برتری نسبت به گفتمان‌های رقیب باشد که عملاً افراد به دلیل پذیرش آن به عنوان قدرت کارزماتیک، از آن اطاعت کنند. لذا با این رویکرد، قدرت دیگر صرفاً در ید اختیار گروه حکام، به عنوان نمایندگان مردم قرار نمی‌گیرد که با جبر مبتنی بر قانون بر اراده افراد تحمیل شود، بلکه قدرت می‌تواند در همه جا به صورت حاکمیت جلوه نماید و جلوه‌گری آن بدین صورت، بستگی به غالب شدن گفتمان آن قدرت دارد (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۴۳). فوکو چنین قدرتی را نوع پست‌مدرن حاکمیت تلقی می‌کند. در واقع با توجه به نظریات فوکو و رویکرد نوین وی به مفهوم حاکمیت، می‌توان لیبرالیسم را به مثابه گذرگاهی قلمداد کرد که مفهوم حاکمیت را از نوع کلاسیک خود، به نوعی مفهوم پست‌مدرن^۲ از آن منتهی ساخت:

«... بدون شک باید مدلی را که بی‌درنگ تمام افراد واقعی را در بر می‌گیرد و بدنش از شهروندان و روحش از حاکمیت تشکیل شده است کنار بگذاریم و باید قدرت را بیرون از مدل لویاتان و همچنین قلمرو ترسیم شده حاکمیت حقوقی و نهاد دولت پنداشت... قدرت چیزی نیست که بین کسانی که به طور انحصاری آن را در اختیار دارند و از آن برخوردارند، تقسیم شده باشد. باید قدرت را به منزله بخشی از یک زنجیره اعمال افراد، تحلیل نماییم. قدرت هرگز به اینجا و آنجا محدود نمی‌شود. قدرت عمل می‌کند. قدرت از طریق شبکه‌ها اعمال می‌شود و افراد، هم در موضع اعمال قدرت و هم در موضع اطاعت از آن هستند...» (فوکو، ۱۳۸۹: ۷۶-۷۰).

۱. در تعریف گفتمان، بیان شده است که به معنای مجموعه یا دستگاهی بینشی است که از راه واژگان و گفتارهای نهادینه شده، بر ذهنیت‌ها اثر می‌گذارد و گاه حتی بر آگاهی یک دوران تاریخی نیز سایه می‌اندازد. گفتمان با پرداختن تفصیلی و جزء به جزء نسبت به یک موضوع با به کار بردن زبان در گفتار و نوشتار، خبر از یک واقعیت می‌دهد و هر قدر که به حقیقت نزدیک تر باشد به مثابه گفتمانی برتر جلوه می‌نماید.
۲. فوکو از واژه پست‌مدرن استفاده نکرده، به این علت که عصر مدرن، مفهوم حاکمیت را از اواسط قرن هجده تا دوره معاصر خودش (دهه ۱۹۸۰) می‌پنداشت. اما با توجه به اینکه مفهوم بالغ حاکمیت در اواخر قرن بیستم (پس از فوت وی) پدید آمد، در این مقاله از واژه پست‌مدرن استفاده شده است چرا که مفهوم نوینی که فوکو از قدرت ارائه داد (آنچه از آن به قدرت مدرن یاد می‌کرد)، اگرچه ریشه آن را از قرن هجدهم می‌داند، اما در اواخر قرن بیستم و با ظهور دولت‌های تنظیمی نمودار شد. لذا مفهوم بدیع حاکمیت که در دستگاه فکری فوکو شکل گرفته، مفهوم پست‌مدرن حاکمیت، و آنچه در تفکر میان قرن هجده تا اواخر قرن بیستم رواج داشته، مفهوم مدرن حاکمیت در نظر گرفته شده است.

۳. مفهوم نوین حاکمیت در دستگاه فکری فوکو

فوکو با تحلیل گفتمان خود و در قالب روش‌های دیرینه‌شناسی و تبارشناسی، مفهوم نوین و درعین‌حال، بسیار پیچیده از حاکمیت ارائه داد. وی که دیدگاه‌هایش در ظهور دولت‌های پست‌مدرن، نقش حائز اهمیتی داشت، (کلاتری، ۱۳۸۵: ۱۱۳) با قراردادن مفهوم «قدرت»^۱ در کانون افکار خود، مفهوم پسامدرن حاکمیت را به تصویر کشید. همان‌طور که بیان شد، وی از حاکمیتی سخن به میان آورد که از جنس قدرت است، قدرتی تقسیم‌نشده، همواره برقرار و در جریان. وی چنین حاکمیتی را مبتنی بر قانون پذیرش و گفتمان برتر می‌داند. دریافت تفکرات وی و مفهوم پسامدرن حاکمیت که تبیین کرده، مستلزم تعمق دقیق بر بیانات وی است. برای درک صحیح از مفهوم پسامدرن حاکمیت، می‌بایست کلیه مؤلفه‌های دستگاه فکری فوکو به دقت واکاوی مفهومی شود چرا که درک صحیح از مفاهیم فکری او با توجه به رابطه نظام‌مند و درهم‌تنیده آن‌ها با یکدیگر، مستلزم شناخت دقیق هریک در کنار دیگر مفاهیم است و این مسئله، خصیصه اصلی گفتمان فوکو است. این مفاهیم عبارت‌اند از: «قدرت»، «گفتمان و دانش»^۲ و «حکومت‌مندی»^۳.

۳-۱. قدرت

از نظر فوکو، قدرت سازنده است و واقعیت را می‌سازد. قدرت، قلمرو متعلقات شناخت و مناسک حقیقی را می‌سازد (Foucault, 1977: 194). از نظر وی، قدرت، نهاد ثابتی نیست بلکه در اعمال اجتماعی تاریخی تجسم می‌یابد. این قدرت، یک نهاد یا ساختار نیست بلکه نامی است که به موقعیت پیچیده راهبردی در جامعه خاص اطلاق می‌شود (Foucault, 1980: 93). قدرت برخلاف خشونت، افعال را مهار می‌کند، درعین‌حالی که آن‌ها را آزاد می‌گذارد (Foucault, 1983: 227) و با اعمال فشار فراگیر، به کار نظم‌دادن و تقویت زندگی می‌آید و به برکت علوم اجتماعی، گروه‌های سربراه و فاعل‌های شناسایی عمیق و خوداندیش ایجاد می‌کند و موجبات رفاه بیشتر را برای همگان فراهم می‌آورد. فوکو این نوع اعمال قدرت را زیست-قدرت انضباطی می‌نامد که در جهت برانگیختن، تقویت، بهینه‌سازی و نظام‌بخشیدن نیروهای تحت خود کار می‌کند؛ قدرتی متمایل به نیروی سازنده، و نه مانع و مطیع‌ساز، که آن را رشد داده و انتظام می‌بخشد (Foucault, 1989: 136). بر پایه اندیشه فوکو، در حاکمیت پسامدرن، به‌هنگام‌سازی وجود دارد که هنگام‌ها به مدد روش‌های جدید قدرت می‌آید و با همه جنبه‌های زندگی مرتبط است. برخلاف مفهوم پیشین حاکمیت که اعمال آن از بالا به پایین، متمرکز، ادواری، مشهود و افراط‌آمیز بود، حاکمیت پست‌مدرن، از پایین

1. Power.
2. Discourse and Knowledge.
3. Governmentality.

به بالا، پراکنده، پیوسته، نامشهود، و دائماً حتی در اعمال بسیار جزئی هم در تکاپوست (Foucault, 1989: 89-93). درحقیقت، فوکو با طرح مفهوم قدرت، در صدد توصیف نحوه حکومت کردن حکومت‌ها بر افعال اشخاص و به اصطلاح، اعمال حاکمیت برمی‌آید. از نظر وی، جامعه بدون قدرت، تنها یک امر انتزاعی است (دریفوس، ۱۳۸۲: ۴۴).

به تعبیر فوکو، قدرت، نه تنها روابط سیاسی بلکه تمام روابط انسانی را در بر می‌گیرد و متضمن نوعی آزادی دوجانبه و نه سلطه یک‌جانبه است. این بدان معناست که در روابط قدرت، همواره امکان «مقاومت» وجود دارد و قدرت و آزادی، ملازم یکدیگرند (برنز، ۱۳۸۴: ۱۰۴). لذا قدرت به خودی خود، معنای منفی ندارد مگر آنکه با سلطه درآمیزد (یونسی، ۱۳۷۳: ۷-۱۰). بنابراین، قدرت بر آن‌هایی که در برابر آن مقاومت می‌کنند اعمال می‌شود و آن‌ها نیز به نوبه خود، آن را به دیگران اعمال می‌کنند. لذا در عرصه حاکمیت پسامدرن، همواره امکان واژگونی قدرت وجود دارد. لذا حاکمیت، چیزی نیست که فقط به فرد یا نهاد خاصی تعلق بگیرد یا در جایی متمرکز شود، بلکه در کل جامعه پخش است (لوکس، ۱۳۷۰: ۳۴۷-۳۲۷). در واقع قدرت، مانند دستگاه عصبی در کلیه اجزای جامعه گسترده است. قدرت را نباید حاکمیت دولت، قانون یا وحدت فراگیر استیلا^۱ دانست بلکه اینها فقط شکل‌های نهایی قدرت‌اند و این قدرت، بیش از هر چیز به منزله کثرت مناسبات نیرو است (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۰۸-۱۰۷). فوکو قدرت سیاسی را بازتابی از مقوله قدرت می‌داند که اعمال حاکمیت بر اتباع، جزئی از آن محسوب می‌شود. لذا کلیه اعمال بشری^۲ می‌تواند منبع قدرت باشد.

فوکو، با ارائه مفهوم پست‌مدرن حاکمیت، آن را قدرتی مثبت و سازنده می‌داند که بدن را کانون توجه خود قرار می‌دهد. به عبارتی، میکروفیزیکی است که در همه جزئیات حیات اجتماعی عمل می‌کند و بخشی از بافت روابط اجتماعی است و می‌توان آن را عرصه پدیده‌ها دانست (برد، ۱۳۸۲: ۱۱۸-۱۱۷). لذا افراد جامعه، تحت وضعیت دوگانه‌ای قرار دارند که «اعمال قدرت» و «تحت اقتدار قدرت بودن» است و دیگر حاکمیت، صرفاً جنبه فیزیکی نداشته و اثرات آن تا ظریف‌ترین و دورترین زوایای زندگی آدمی، روح و روان او نفوذ کرده و اعمال می‌شود. از این رو مناسبات قدرت در عرصه پست‌مدرن، بر بدن، چنگالی بی‌واسطه می‌گشاید، آن را محاصره و رام کرده و نهایتاً ملزم به انجام کاری می‌کند (فوکو، ۱۳۷۸: ۳۷-۲۷).

«... باید بگذاریم اشکال قدرت با تمام کثرت، تفاوت‌ها، خصیصه‌ها و برگشت‌پذیری خود عمل کنند و باید آن‌ها را به صورت روابط نیرویی بپذیریم که یکدیگر را قطع می‌کنند و به هم

۱. یعنی استیلاي فرد یا گروهی بر گروه دیگر.

۲. همچون گفتار، کردار، نگاه، اندیشه، علانم، حالات و غیره.

ارجاع می‌دهند، با هم تداخل می‌کنند، باهم تضاد پیدا می‌کنند و خواهان نفی یکدیگرند...» (فوکو، ۱۳۸۹: ۵۰۳-۳۴۹).

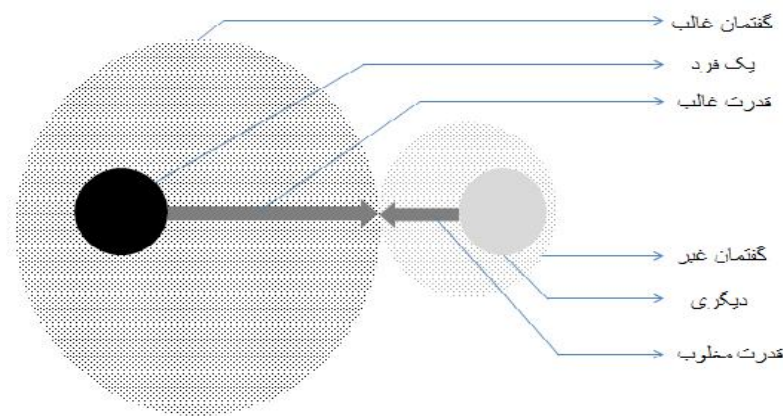
بنابراین، حاکمیت در عرصه پسامدرن، قدرت غالب در قالب روابط میان قدرت‌هاست نوعاً متکثر و سیال است و در آن، بازی قدرت با حداکثر آزادی و حداقل سلطه صورت می‌پذیرد. با توجه به محور سلطه در تفکر فوکو نسبت به روابط نیروها با یکدیگر، چگونگی غالب شدن یک قدرت بر قدرت دیگر، مسئله بسیار مهمی بود که وی با روی کار آوردن مفاهیم گفتمان و دانش، به آن پرداخت.

۲-۳. گفتمان و دانش

فوکو هدف خود را مرکز‌زدایی و ازمیان‌بردن تفوق هر مرکزی می‌داند. وی با عنایت بر مضامین متکثرانه هرمنوتیکی از دریافت بشری نسبت به موضوع واحد، معتقد است که بر اساس دستگاه‌های مفهومی، روش‌های تحلیلی و حوزه‌های موضوعی، گفتمان‌های متفاوت و مختلفی وجود دارد که موجبات ظهور استراتژی‌ها، علایق و نقش‌های گوناگون می‌شود. لذا برای این پراکندگی باید نظام متکثر میان گروه‌ها با قواعد گفتمانی به صورت همزیستی و تداوم شکل گیرد (بزرگی، ۱۳۷۵: ۷۹) وی با به‌چالش کشیدن تداوم و پیوستگی تاریخ، عصر مدرن را دستخوش گرایش‌ها و جریان‌های متداخل و متقاطع می‌داند که نمی‌توان آن‌ها را تابع یک طرح خطی یا قانون واحدی دانست (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۹۶-۲۹۵). لذا فوکو که قدرت و دانش را ملازم یکدیگر و تفکیک‌ناپذیر می‌داند، (بری، ۱۳۸۵: ۱۰۰) معتقد است که رژیم‌های معرفتی مدرن انسان، محمل اعمال قدرت است و تمایز قلمرو دانش از قدرت، اشتباه است و تکوین همه شاخه‌های معرفت باید در ارتباط با اعمال قدرت دیده شود (منوچهری، ۱۳۷۵: ۳۲). وی طرح ساده قدرت سلسله‌مراتبی و خطی رو به پایین را رد می‌کند؛ بلکه شکل‌گیری آن را در یک ظرف گفتمانی می‌پذیرد که ریشه در لایه‌های مختلف تعاملات اجتماعی دارد. به عقیده وی، قرارگرفتن و عیان‌شدن انسان‌ها در شبکه‌ای از قدرت و دانش، آن‌ها را به سوژه و اُبژه دانش و قدرت تبدیل می‌کند. بنا به مفهوم نوینی که وی از قدرت ارائه می‌کند، از مفهوم کلاسیک قدرت که صرفاً در حوزه سیاسی و به صورت عیان و سرکوبگر نمودار گشته بود فراتر رفته و آن را مولد و خلاق می‌پندارد که در تمامی حوزه‌ها پدیدار شده که فاقد ماهیت خاص بوده و به اشکال مختلف در جامعه بروز و ظهور می‌یابد که با دانش، ارتباط ناگسستی دارد (نوابخش، ۱۳۸۸: ۶۵-۴۹).

از آنجاکه فوکو در مقابل هر قدرتی، مقاومتی متصور است، معتقد است که در نظام کنونی، قدرتی غالب می‌شود که بر پایه گفتمان غالب باشد. به عبارتی روشن‌تر، قدرتی که بتواند

به واسطه دانشی که دارد، حقیقت را برای دیگری جلوه نماید و با اعتباری که از این طریق به دست می‌آورد، گفتمان غالب را پدید آورد، قدرت غالب خواهد شد و نسبت به دیگری، اعمال حاکمیت خواهد کرد (قادرزاده، ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۰۷). لذا این نوع حاکمیت، مبتنی بر اعتبار و رضایت است که حکومت‌کننده را به سوژه دانش و حکومت‌شونده را به اُبژه دانش مبدل می‌سازد. به عقیده فوکو، با ظهور علوم انسانی، انسان، هم فاعل (سوژه) و سازنده دانایی و دانش و هم موضوع و اُبژه دانش‌ها و علوم قرار می‌گیرد^۱ (علیا، ۱۳۸۲: ۱۱۲). به همین خاطر است که در اندیشه فوکو با مفهوم «حاکمیت فاعل شناسا» یا «حاکمیت موجود خودآگاه» مواجهیم (بزرگی، ۱۳۷۵: ۷۹). درحقیقت، گفتمان غالب، توانسته نسبت به پادگفتمان‌های خود^۲ غلبه کرده و به واسطه دانش خود برای دیگری معتبر باشد. با توجه به نسبی‌گرایی اندیشه فوکو و عقیده وی بر تحولات متعدد زمانی و عقیدتی، هیچ گفتمانی همواره پایدار نیست چرا که همیشه حقیقت در نزد آن نیست بلکه بخشی از حقیقت در دست آن قرار دارد و با تحولات آتی، در مقابل پادگفتمان خود مغلوب شده و آن پادگفتمان، گفتمان غالب و قدرتش، قدرت غالب می‌شود (صالحی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۰-۱۱۴؛ بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۴۳). به همین دلیل است که وی از دوران قدرت و سوژه و اُبژه‌شدن افراد سخن به میان می‌آورد.



«... ارادت به دانش است که بر جان شناسا تحمیل می‌کند، ارادتی که مرتبه‌ای از تکنیک را برای شناسایی‌ها تجویز می‌کند که بتواند سودمند باشند... یک چنین ارادتی به حقیقتی که بر پایه و قالبی از توزیع رسمی تکیه دارد، گرایش به این خواهد داشت که بر دیگر گفتارها نوعی

۱. در واقع، وی با چنین ادعایی، برخلاف معرفت‌شناسی دکارت نظر داده است.

۲. پادگفتمان‌ها یا گفتمان‌های غیر، همواره در صدد به‌چالش کشیدن گفتمان غالب هستند تا گفتمان خود را غالب کنند.

فشار و نوعی قدرت اجبار وارد کند...» (فوکو، ۱۳۷۷: ۲۲-۲۰).

بنابراین، بنا به آنچه فوکو نسبت به قدرت نوین بیان می‌دارد، در عرصه نوین تفکر بشری، حاکمیت، یعنی قدرت برتر که اعمال آن تنها در صورت غالب آمدن گفتمان بر پادگفتمان‌ها میسر خواهد بود و این قدرت در همه وجود دارد و هیچ‌گاه تملیکی نیست بلکه صرفاً عمل می‌کند. ظهور دستگاه‌های دولتی، مقامات سیاسی، نهادهای غیردولتی قدرتمند اقتصادی یا سیاسی به‌طور کلی هر شخص مقتدر، در واقع، نمایان شدن این قدرت است که بدان جلوه عینی می‌دهد اما استیلای این قدرت، نه به دلیل داشتن قدرت بیشتر یا تفویض قدرت است بلکه به دلیل گفتمان غالبش است که موجبات مقاومت کمتر در برابر آن را پدید آورده و در روابط قدرت‌ها به‌عنوان قدرت معتبر نمودار شده که به‌ظاهر به‌صورت قدرت برتر، عینیت می‌یابد. این قدرت تا زمانی که بر پایه دانش خود، نمایانگر حقیقت با درجه اعتبار بالاتری باشد، اعمال حاکمیت خواهد کرد (عالم، ۱۳۸۰: ۲۹) اما اگر گفتمان غالب و اعتبار خود را در روابط قدرت از دست بدهد، مغلوب شده و پادگفتمان آن جایگزین خواهد شد که اعمال حاکمیت در ید اختیار آن قرار خواهد گرفت. لذا مشروعیتی که در عصر مدرن حاکمیت، صرفاً به معنای حقانی بودن تعبیر می‌شد، در عرصه پسامدرن حاکمیت، به معنای حقیقت و گفتمان غالب نمودار می‌شود و اساساً مبتنی بر رضایت است. از این‌رو، فوکو، گونه‌ای روابط تعاملی و دیالکتیکی میان «گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت» ترسیم می‌کند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۲۲). لذا او قدرت پسامدرن را قدرتی سازنده و مثبت می‌پندارد. به عقیده وی، ما در عرصه تقابل قدرت‌ها هستیم و اگر قدرتی نتواند گفتمان غالب را پدید آورده و با زور و سرکوب پادگفتمان غالب، قدرت خود را مستولی سازد، چنین اعمال حاکمیتی مبتنی بر استبداد است و این رابطه، یک رابطه سلطه‌گرایانه و با شکل کلاسیک حاکمیت است.

از این‌روست که مفهوم نوین حاکمیت در دستگاه فکری وی، قدرتی متکثر و گسترده است. حاکمیتی که به دلیل گفتمان برتر پدید می‌آید به دلیل اعتباری که نزد افراد دارد بر اراده آن‌ها و بر اساس پذیرش خودشان بار می‌شود. در این عرصه تقابل قدرت‌ها، هر فردی می‌تواند قدرت خود را به مثابه حاکمیت و قدرت برتر جلوه سازد مشروط بر آنکه بتواند گفتمان خود را نسبت به رقیب، با دریافت صحیح‌تری از حقیقت، معتبر و غالب کند. گفتمان برتر به‌خودی‌خود موجب می‌شود مقاومت و فشار قدرت مقابل نسبت به آن کاهش یافته و قدرت وی غالب شود.^۱ اگر بنا بر ایجاد چنین عرصه‌ای در نظام حقوقی باشد، مشروط بر این است که جامعه پذیرای عرصه چندذهنی

۱. چراکه دیگری به این پذیرش رسیده است که قدرت آن فرد نسبت به قدرت وی، به حقیقت نزدیک‌تر بوده و موجه‌تر است و لذا قدرت وی را بدون اینکه آنچنان جبری در پی داشته باشد پذیراست.

پدیده‌ها (برخورد اذهان و خرد افراد) بوده و بستر قانونی برای رشد و شکوفایی قدرت هر شخصی در جامعه فراهم شود؛ بدین معنا که تاروپود حاکمیت در نظام حقوقی را قدرت‌های مبتنی بر گفتمان برتر تشکیل دهند و نه قدرتی مبتنی بر مجوز صرف قانونی که تنها به جهت مشروعیت خود، می‌تواند بر اراده افراد تحمیل شود که این امر از سوی حکومت انجام می‌شود چرا که حکومت با عرصه تفکر حاکمیت مشروط، خود را صاحب قدرت برتری می‌داند که به‌طور زورمدارانه بر پایه قانون و به‌عنوان نماینده مردم بر افراد اعمال حاکمیت می‌کند. بنابراین، آنچه فوکو از قدرت برتر، صحبت به میان می‌آورد، لزوماً در ید استیلائی حکومت نیست و چه‌بسا اشخاصی از درون جامعه با دریافت اعتبار ویژه، در عرصه قدرت‌نمایی و حاکمیت شراکت کنند. همچنین نباید چنین قدرتی را به گروه خاصی نسبت داد بلکه قدرت بالاطلاق در همه جا و تحت استیلائی همه افراد وجود دارد اما غالب کردن آن به مثابه حاکمیت، مستلزم ابتنا بر گفتمان برتر نسبت به قدرت‌های رقیب است. با توجه به اینکه این گفتمان برتر، از رهگذر دانش و فناوری برتر منتج می‌شود، فوکو حاکمیت پسامدرن را عرصه‌ای می‌داند که بستر را برای بروز و ظهور افکار و اذهان برتر فراهم می‌کند و لذا آنچه از عقلانیت جامعه و به کارگیری خرد جامعه به‌جای خرد صرف دولت یاد می‌شود، با شیوه حاکمیت متکثر، به کمال خود خواهد رسید. به ترتیبی که در قسمت‌های آتی بیان خواهد شد، این عرصه با نظریه دولت فرامقررات‌گذار (فرانتظیمی) در نظام حقوقی نوین کشورهای توسعه‌یافته تحقیق یافت (پنفت، ۱۳۹۴: ۱۹۶).

۳-۳. حکومت‌مندی

در تحلیل فوکو، قدرت به معنای نیرویی است که موجب جهت‌دهی به رفتار دیگران می‌شود. از این منظر، قدرت، ساختار کلی اعمالی است که بر روی اعمال ممکن دیگر، تأثیر می‌گذارد. قدرت برمی‌انگیزاند، تسهیل یا دشوار می‌کند، محدودیت ایجاد کرده یا مطلقاً امر و نهی می‌کند. با این حال، قدرت همواره شیوه انجام عمل بر روی فاعل عمل است چرا که فاعل عمل، عمل می‌کند یا قادر به انجام عمل است (دریفوس، ۱۳۷۸: ۳۵۸). از این رو فوکو حکومت را هدایت رفتار و تلاش برای تأثیرگذاری بر اعمال سوزده‌های آزاد تعریف می‌کند و برخلاف عقیده *ماکیاول*، به‌جای حکومت کردن، به «حکومت‌مندی» اعتقاد دارد. در حکومت‌مند کردن دولت، مجموعه‌ای از رویه‌ها، تمایلات، تأملات، نهادها و تاکتیک‌ها به کار گرفته می‌شود. قدرتی که آماج اصلی آن، جمعیت و شکل اصلی دانش آن، اقتصاد سیاسی و ابزار تکنیکی ذاتی آن، سامانه‌های امنیت است (کسرایبی، ۱۳۹۰: ۶). به عقیده وی، نظم‌پذیری خاص جمعیت و پیروی آن از روندهای مشخص قابل پیش‌بینی باعث شد تا عنصر محاسبه عقلانی، در «ملاحظات و دانش

حکومت» ادغام شود. در واقع، نوعی گذار از نظام تحت سیطره ساختار حاکمیت به سیطره تکنیک‌های حکومت را ترسیم نموده که نوعی «نظام همبستگی»^۱ سه‌گانه پدید می‌آورد: حاکمیت، انضباط و اداره حکومتی (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۶۹).

فوکو، حکومت‌مندشدن دولت را یگانه فضای واقعی مبارزه و نبردهای سیاسی می‌پندارد که موجب بقای دولت می‌شود. لذا حکومت‌مندشدن، هم شرط محدودیت دولت و هم علت تداوم آن است (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۶۲). وی چنین تحول فکری را موجب شکل‌گیری «هنر جدید حکومت» یعنی «سامان‌دهی سازوکارهای درونی و پیچیده» می‌داند که کارکردشان، تضمین محدودیت اعمال دولت از یک‌سو، و تقویت لیبرالیسم از سوی دیگر است (Rose, 1992: 177). در این روند، «تکنیک‌های خود»، جایگزین «تکنیک‌های استیلا» می‌شود؛ بدین معنا که عقلانیت لیبرالی جایگزین عقلانیت صرف حکومتی شده و جامعه را تبدیل به مکان آزمون‌پذیری کردارهای حکومتی کرده که موجبات «اندک حکومت‌کردن» را پدید می‌آورد. لذا اعمال حاکمیت در عرصه پسامدرن حکومت‌ها، حکومت‌مندی را می‌طلبد که «هدایت رفتارها»^۲ و تلاش برای تأثیرگذاری بر اعمال سوژه‌های آزاد است. لذا مستلزم «تنظیم و انضباط» بخشیدن رفتارها از طریق کاربرد عقلانی ابزارهای مناسب «فناوری» جهت کنترل است (هیندس، ۱۳۸۰: ۱۲۲). به همین دلیل است که وی معتقد است ما در عصری زندگی می‌کنیم که قدرت گفتمانی، کل عرصه اجتماعی را در بر گرفته و جامعه زندان‌گونه، که در آن اعضا مدام در معرض مراقبت، نظارت و تربیت هستند، شکل گرفته است (ضمیران، ۱۳۷۸: ۱۵۶). لذا گفتمان مسلط، با روایت و عقلانیت خود، وجوه ایدئولوژیک خود را نمایان ساخته و از پس پادگفتمان‌ها، به نوعی چالش‌های نظری خود برمی‌آید و با نیل به قدرت غالب، به تنظیم رفتارها و اعمال افرادی که با آن رابطه اجتماعی دارند، دست می‌زند (یتمن، ۱۳۸۱: ۲۵۱).

لذا اعمال نوع نوین حاکمیت در اندیشه فوکو، حکومت‌مندی با سازوکار انتظامی و پیمان قواعد رفتار است که صرفاً با اتکا بر دانش و از روزنه گفتمان میسر است. برای همین است که حقیقت را بیرون از قدرت نمی‌داند و قدرت دولت را محصول اعمال فراوان افراد انسانی می‌پندارد که در بستر شبکه‌ای از قدرت‌ها، از طریق نهادها اعمال شده و بر پایه رشته‌های علمی مبتنی بر مدعیات معرفتی، استوار و هماهنگی یافته است (فیلیپ، ۱۳۸۱: ۱۷۶-۱۵۸).

بنابراین، باتوجه به آنچه فوکو از برخورد خردها و عرصه چندذهنی پدیده‌ها صحبت به میان می‌آورد و قدرت برتر را منتج از گفتمان غالب می‌داند، در عرصه پست‌مدرن حاکمیت، با تعدد و

1. System of Correlation.
2. Conduct of Conducts.

تکثر قدرت‌ها و نقش آفرینی آن‌ها در اداره امور جامعه مواجهیم و چنین فضایی مستلزم وجود هنجارهایی برای انتظام رفتارهای بازیگران صاحب قدرت است. این‌گونه ایفای نقش افراد در جامعه، حول محور هنجارهای معین و پذیرفته‌شده، نوعی حکمرانی مبتنی بر قواعد است که موجب ایجاد انضباط و حکومت‌مداری می‌شود. چنین انضباطی برخلاف تفکر کلاسیک که صرفاً مبتنی بر قواعد حقوقی بود، در عرصه حکومت‌مندی، متکی بر دو عنصر حق و هنجار است:

«... در جوامع نوین، قدرت از طریق بازی ناهمگون حق عمومی حاکمیت و سازوبرگ چندگانه انضباط اعمال می‌شود؛ بدین معنا که از یک سو نظام مطول و آشکار حق و از سوی دیگر، انضباط‌های خاموش و پنهان موجود در نقاط زیرین و در سایه‌ها عمل می‌کنند که سازوبرگ عظیم قدرت را می‌سازند. در واقع، انضباط‌ها دارای گفتمان خاص خود هستند... آن‌ها فوق‌العاده ابداع‌گرند... اما گفتمان انضباط با گفتمان قانون متفاوت است. گفتمان انضباط درباره قاعده طبیعی یا به عبارتی درباره هنجار و نه قاعده حقوقی است... انضباط‌ها، قانون نمی‌سازند بلکه به‌هنجارسازی^۱ مقرر می‌کنند و به افق تئوریک اشاره دارند...» (فوکو، ۱۳۸۹: ۸۱-۸۰). «... آنچه در جوامع نوین در حال ظهور است، فروکاسته‌شدن دولت در دو شکل است رشد حکومت‌مندی حزبی^۲، تحقق حکومت‌مندی لیبرال...» (فوکو، ۱۳۹۱: ۲۶۴).

۴. ظهور دولت‌های فراتنظیمی و عرصه جهانی‌شدن: خوانش نوین مفهوم حاکمیت در دوره پسامدرن

تحلیل اندیشه فوکو نشان داد که مفهوم حاکمیت در دوره پسامدرن، یعنی از زمان ظهور نئولیبرالیسم در اواخر قرن بیستم تا به امروز، نوعی حاکمیت متکثر است که مبتنی بر گفتمان و دانش است و اعمال آن در سطوح مختلف، از سوی قدرت‌های غالب صورت می‌گیرد که رفتارها را در شبکه روابط اجتماعی تنظیم می‌کنند.

در نظام‌های حقوقی کنونی، کشورهای توسعه‌یافته با اتکا بر اندیشه‌های فوکو و اندیشمندان پست‌مدرن، فضای رقابتی میان بازیگران متعدد قدرت در جامعه بخصوص در عرصه اقتصادی پدید آورده‌اند؛ بدین صورت که به‌جای اتکای صرف بر خرد حکومت، با ایجاد فرصت شکوفایی افراد متعدد در جامعه، بر پایه دانش و فناوری برتر خود، به عقلانیت جامعه اهمیت داده و بر خرد آن تکیه کرده‌اند. برای نمونه، امر خصوصی‌سازی و ایجاد رقابت میان بازیگران خصوصی در عرصه اقتصادی، از جمله مهم‌ترین اقدامات نظام‌های حقوقی پیشرفته است که به‌جای اقتصادی منفعل و

1. Normalization.
2. Party Governmentality.

دولتی، اقتصادی فعال و خصوصی ایجاد کرده‌اند که در آن، هر فرد می‌تواند فراخور گفتمان برتر خود در این حوزه، به‌عنوان قدرتی برتر در جامعه جلوه‌گر شود. این‌گونه ایفای نقش افراد در نظام‌های حقوقی کنونی موجب شده است تا دولت‌ها علاوه بر شناسایی قدرتهای متعدد در سطح جامعه، با بازگشایی مرزهای خود به روی جهان، امکان فعالیت و قدرت‌نمایی آن‌ها را در سطح فراملی نیز پدید آورده‌اند که خود موجب بروز «عرصه جهانی‌شدن» شده است. این نظام‌های پیشرفته حقوقی با تفکر دولت فراتنظیمی بنا نهاده شدند. دولت فراتنظیمی، اداره امور کشور با حداکثر امکان توسط بخش خصوصی و بر پایه خصوصی‌سازی و نظام تنظیمی پیشرفته برای هنجارمندی رفتار بازیگران این بخش است. حال در این قسمت تلاش شده است تا بارقه‌های فکری فوکو در نمود واقعی مفهوم پسامدرن حاکمیت، یعنی عرصه دولت‌های فراتنظیمی و تفکر جهانی‌شدن به تصویر کشیده شود.

۴-۱. حکومت‌مندی دولت‌های فراتنظیمی

از اوایل دهه ۱۹۹۰، نگرش نئولیبرال به اقتصاد و سیاست (Dubash, 2012: 261)، در عقلائیت حکومت و قوانین مصوب آن، نفوذ بسیار یافته و دولت‌ها به حذف بوروکراسی پرداخته و به سرعت، نوع پسامدرن حکومت، یعنی دولت فراتنظیمی را مستقر کردند (Jordana, 2011: 1343-1349). این دولت‌ها اساساً در زمان حاکمیت مدرن با تفکر «کنترل مبتنی بر انگیزه»^۱ رشد یافته (Breyer, 1982: 176) و در اواخر قرن بیستم، پس از دوره دولت‌های تنظیمی نمودار شدند. دولت تنظیمی، گونه‌ای از انواع دولت است که در آن توجه بیشتری به نقش و ارزش مقررات نسبت به دیگر ابزارهای سیاست‌گذاری می‌شود و بیشتر، یک دولت مقرراتی است تا دولت هزینه‌بر و مالیات‌گیر. به‌نوعی، به‌کارگیری ابزارهای تنظیمی مرسوم‌تر شده و خصوصی‌سازی، ویژگی مرکزی است (Majoneh, 1997: 139-142). به عبارت دیگر، دولت تنظیمی به معنای تغییر سیاست ارائه خدمات عمومی مستقیم دولتی به غیرمستقیم است که در آن، قدرت‌های سیاستگذار و تنظیم‌کننده رفتارهای اجتماعی که به نهادهای «فنی و تخصصی»^۲ با استقلال نسبی و معین واگذار شده، از درجه اهمیت بسیار زیادی برخوردارند (Macgovan, 1996: 560-567). امروزه دولت تنظیمی، فراتر از نوع مدرن آن پیش‌رفته است و حال به شکل پسامدرن نمایان شده است (Caporaso, 1996: 29).

دولت فراتنظیمی، دولت عقل است که به دنبال آزمودن فرضیات مختلف بوده و در رأس کنترل حیات اجتماعی و اقتصادی کشور قرار دارد. در عصر تفکر حکمرانی نوین، کنترل

1. Incentive-Based Control.
2. Technocratic.

مقرراتی امری پراکنده تلقی شده که از طریق خود جامعه صورت می‌پذیرد و در این مقوله به دولت حاکم، کمتر توجه می‌شود (پتفت، ۱۳۹۴: ۲۰۰؛ Scott, 2003: 20). دولت‌های مدرن امروز، به تأثیر از مکاتب فکری نوین، همچون اندیشه‌های فوکو، به سمت نوع متکثر حاکمیت سوق یافته‌اند. در عصر دولت فراتنظیمی، گسترش تنظیم رفتاری در عرصه‌های اجتماعی - اقتصادی در گستره داخلی و بین‌المللی،^۱ مرز میان دولت‌ها و افراد و گروه‌ها را درنوردیده (Moran, 2003: Chapter I) و اساساً حاکمیت متکثر و حکومت‌مندی را پدید آورده است (Moran, 2002: 391). امروزه دخالت مستقیم دولت در کلیه امور اقتصادی و اجتماعی به‌طور روزافزون، کاهش می‌یابد. علت اصلی آن، اتکا بر عقلانیت افراد جامعه است؛ عقلانیتی که متکی بر دانش و گفت‌وگو معتبر شبکه‌های درون و بیرون جامعه است. ظهور شرکت‌های چندملیتی و بنگاه‌های غیردولتی به این مسئله قوام بخشید و خصوصی‌سازی نیز به شدت رشد یافت. در مجموع می‌توان خصلت تکثرگرا، کارکردهای کنترلی، توجه به آزادی‌های فردی و رونق اقتصادی را عوامل اصلی روی کارآمدن دولت تنظیمی و فراتنظیمی دانست (Sunstein, 1990: 407-408). در تفکر نتولیبرال، وظیفه دولت، گشودن راه برای تحقق آزادی‌های کارآفرینانه و مهارت‌های فردی در چارچوبی نهادی است که می‌تواند رفاه و بهروزی انسان را افزایش دهد. از نظر نتولیبرالیسم، نقش دولت، ایجاد و حفظ چارچوب نهادی مناسب برای عملکرد این شیوه‌هاست. بنابراین نقش بخش خصوصی در نظریه دولت فراتنظیمی پررنگ می‌شود و دولت عملاً مداخله غیرمستقیم داشته و با تضمین رقابت آزاد افراد و گروه‌ها در جامعه، خود نقش اساسی برای تنظیم و حفظ تعادل جامعه و بازار ایفا می‌کند که در واقع، ناظر اصلی امور جامعه محسوب می‌شود (Colin, 2004: 38-50) و بر پایه گفتمان غالب خود در سطح وسیع، چنین اقتداری یافته است.

دو خصیصه مبنایی مهم در مرکز تفکر عرصه دولت‌های فراتنظیمی وجود دارد که عبارت‌اند از: «خودتولیدی»^۲ و حکومت‌مندی (حکومت‌مداری). خودتولیدی، ویژگی ناظر بر چهار «نظام فرعی»^۳ تنظیمی یعنی اقتصادی، قانونی، اجتماعی و سیاسی است (Luhmann, 1992: 145). در دولت‌های فراتنظیمی، تنها هنجارهای قانونی نمی‌تواند مبنای تنظیم جامعه قرار گیرد و ارزش‌ها و هنجارهای کلیه نظام‌های فرعی می‌تواند چنین امری را محقق کند. حتی تأکید بیشتر این دولت‌ها بر ساختارهای هنجاری دیگر نظام‌های فرعی (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) است (Paterson, 1998: 454-455). این امر به سوی نظام تنظیمی رویه‌ای گام برمی‌دارد و موجب تکثر هنجاری می‌شود. با توجه به نسبی‌گرایی این نظریه، هر نظامی برای تنظیم امور اقتصادی و اجتماعی خود باید با خواست‌های

۱. بهترین مثال برای حوزه بین‌المللی، دولت فراتنظیمی اتحادیه اروپا نسبت به کشورهای عضو است.

۲. Autopoiesis.

۳. Sub-System.

نوبت، قاعده‌گذاری کند و هنجارهای الزام‌آور باید با عرف حاکم بر جامعه و محل مطابق باشد و تنظیم‌کنندگان جامعه باید فکر خود را با عرصه نوین اقتصادی و اجتماعی وفق دهند. چنین امری تنها با به‌کارگیری چهار نظام فرعی کنترلی امکان‌پذیر است و نه فقط با هنجارهای الزام‌آور حقوقی. همچنین دولت فراتنظیمی بر تعدد نهادهای تنظیمی تأکید ورزیده و دیگر، دولت مرکزی را تنها تنظیم‌کننده امور اقتصادی و اجتماعی جامعه نمی‌داند (Hunt, 1993: 272). به‌نوعی، خود-حاکمیتی، جایگزین حکمرانی دولت تنظیمی می‌شود. به عبارت واضح‌تر، به‌جای اینکه تنظیم امور جامعه، تنها به دست دولت قرار گیرد، نهادهای «خودفرمان»^۱ و غیرمتمرکز، چنین مسئولیتی را به عهده می‌گیرند و مطابق آنچه فوکو بیان می‌کرد، به‌جای وحدت حکمرانی، شکل حکمرانی متکثر یا حکومت‌مندی در تنظیم امور اقتصادی و اجتماعی جامعه به‌کار گرفته می‌شود (Foucault, 1991: 91-92). اما این مسئله تنها جلوه حاکمیت داخلی در عرصه پست‌مدرن را به تصویر می‌کشد. امروزه با ظهور تفکر «جهانی‌شدن»، مفهوم حاکمیت خارجی نیز دچار تحول شده است.

۲-۴. حکومت جهانی

امروزه با درهم‌تنیدگی فزاینده جامعه جهانی، حاکمیت ملی تحت‌الشعاع حاکمیت فراملی قرار گرفته است، به‌طوری که سیاست‌های هر دولتی، تحت رعایت چارچوب‌ها و رویه‌های مرسوم در حوزه بین‌المللی قابل اتخاذ و اعمال است. درحقیقت، حکومت‌ها میزان مؤثری از اقتدار خود را به «حکومت جهانی» واگذار کرده‌اند. چنین حکومتی با روی کارآمدن گفتمان «حقوق بشر» و «شهروند جهانی» پدیدار شده است. از اواخر قرن بیستم، قدرت‌های غالب در عرصه جهانی بر پایه گفتمان‌های غالب به‌صورت نهادهایی چون سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی، نهادهای خودگردان مردمی و غیردولتی بروز و ظهور یافتند و با اعمال حاکمیت بر دولت‌ها، بر پایه اقتدار مبتنی بر اعتبار جهانی که دارند موجبات تنظیم رفتارهای حکومت‌کنندگان را، چه درون مرزهای دولت-کشور و چه در حوزه بین‌المللی پدید آورده‌اند. با طرح حاکمیت در سطح فراملی، مسئله مشروعیت حکومت‌ها در سطح بین‌الدولی نیز رشد یافت و لذا حاکمیت ملی را نیز تحت تأثیر حاکمیت جهانی قرار داد.

کثرت‌گرایی در تفکر نوین جهانی، آموزه‌ای است که با توسل به دموکراسی و نئولیبرالیسم، امکان حضور گروه‌های متعدد را در عرصه جهانی فراهم می‌کند. لذا عملاً مرزهای ملی را از میان برده است و درها را به روی طرح گفتمان‌ها در حوزه جهانی گشوده است (Scholte, 2000: 15-16). لذا نوعی حکمرانی جهانی پدید آورده است که حامی شهروند جهانی در برابر

هرگونه روابط سلطه‌آمیز قدرت است (Ku, 2013: 212; Lederer, 2005: 26-27). از این رو «حقوق بین‌الملل»^۱ دیگر جای خود را به «حقوق جهان‌وطنی»^۲ داده است که دو خصیصه بسیار مهم و متمایز دارد: اول اینکه حاکمیت جهانی، برخلاف دوره کلاسیک و مدرن حاکمیت، بر حاکمیت ملی برتری دارد. لذا گفتمان‌ها، قدرت و هنجارهای آن غالب بوده و از درجه اعتبار بالاتری برخوردار است. دوم اینکه هر فردی، شهروند جهانی محسوب شده و حقوق و آزادی‌های بنیادین وی توسط حاکمیت جهانی تضمین می‌شود (Glanville, 2011: 233-235). هنجارهای عرصه جهانی، نوعی «نظم جهانی»^۳ به وجود آورده‌اند (NICISS, 2010: 9-16) که علت پیدایش آن، عدالت در پرتو حقوق بشردوستانه بوده است (Burci, 2013: 516-517). لذا با حضور قدرت‌ها در عرصه جهانی، مقابله با این قدرت‌ها تنها از گذر گفتمان معتبر جهانی میسر خواهد بود و اعمال هرگونه فشار و زور مبتنی بر سلطه بین‌المللی در عرصه پسامدرن حاکمیت، عملاً غیرممکن شده است و هرگونه حاکمیت ستیزگرایانه و سلطه‌طلبانه، موجب پدید آمدن «واکنش جهانی»^۴ شده و سرکوب می‌شود (Montbrial, 2001: 240-249).

در چنین جامعه جهانی، مشکل بتوان از حاکمیت صرف ملی و حکومت منسجم و یگانه سخن به میان آورد و عملاً انزوای طلبی و خودمحوری قدرت‌های سلطه‌طلب و ستیزگر، غیرممکن شده است. نهایتاً اینکه، در چنین عصر پسامدرنی نوعی حاکمیت متکثر بین‌المللی وجود دارد که به شدت بر پایه گفتمان جهانی شدن استوار است.

نتیجه‌گیری

تأمل در اندیشه فوکو و مبانی نظری عصر پسامدرن حکومت‌ها، یعنی دوره دولت‌های فراتنظیمی و تفکر جهانی شدن، نشان می‌دهد که عصر کنونی شاهد تأثیر و تأثر متقابل قدرت‌هاست که با الگوهای فکری مختلفی بر پایه دانش خود در عرصه رقابت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به دنبال ارائه گفتمان خود در قالب حقیقت بوده تا با غلبه بر چالش‌های نظری خود و در واقع، پادگفتمان‌ها، با کسب اعتبار، قدرت غالب را به دست آورند و نسبت به افرادی که با آن‌ها رابطه اجتماعی دارند، اعمال حاکمیت کنند. این قدرت، جایی متمرکز نیست یا کم و زیاد نمی‌شود، بلکه در همه جا و همه چیز وجود دارد و هرگاه گفتمان معتبری ارائه دهد، موجبات مقاومت کمتر در برابر قدرت خود را پدید آورده و به شکل قدرت مقتدر و برتر جلوه‌گر می‌شود. حاکمیت، چنین

1. International Law.
2. Cosmopolitan Law.
3. Global Order.
4. World Reaction.

قدرت برتری است که در نمودهای عینی نمایان می‌شود که وسیع‌ترین سطح آن، حاکمیت جهانی است. این قدرت، مثبت و سازنده است، چرا که بر پایه دانش و اعتبار بنا شده است اما اگر بخواهد با زور و فشار، درحالی که گفتمان او اعتباری برای دیگران ندارد، گفتمان خود را غالب کند، قدرت منفی، سلطه‌گر و ستیزه‌جوست که از نظر فوکو چنین امری در عصر کنونی با رشد لیبرالیسم و تفکر بشری، میسر نبوده و با واکنش دیگران روبه‌رو شده تا سرکوب شود. بالاترین سطح این واکنش، واکنش جهانی نسبت به تضييع حقوق شهروند جهانی است.

در سطح وسیع، گفتمان غالب عصر حاضر، جهانی‌شدن، حقوق بشر، لیبرالیسم و اتکا بر خرد کلیه افراد جامعه است. لذا عرصه پسامدرن، تفکر تکثرگرا را جایگزین ایدئولوژی محوری و مرکزگرایی کرده است و بستر را برای بروز هر قدرتی به‌عنوان قدرت حاکم بر روابط اجتماعی خود و به‌طور کلی حکمرانی متکثر فراهم کرده است. این مسئله با ظهور دولت‌های تنظیمی به اوج خود رسیده است. همان‌گونه که فوکو نیز اشاره کرده، حاکمیت در عرصه کنونی، قدرتی برتر است که اعمال آن صرفاً برای هدایت رفتارها صورت می‌گیرد پس بر فعل فاعل شناسا عمل می‌کند. اگر عرصه برای ظهور قدرت‌ها باز باشد، طبیعتاً کلیه هنجارهای درون جامعه ارج نهاده شده و هرکس بر پایه دانش خود، قدرت غالب را به دست آورده و تعیین‌کننده هنجارها نسبت به روابط اجتماعی خود خواهد شد. لذا نوعی حاکمیت فاعل شناسا پدید می‌آید و افراد را به سوژه و اُبژه دانش تبدیل می‌کند. لذا نوعی حاکمیت متکثر، هم در عرصه ملی و هم در عرصه جهانی پدیدار شده است.

منابع

الف) فارسی

کتاب

- بارنز، اریک. (۱۳۸۴). *میشل فوکو*، ترجمه: بابک احمدی، چاپ سوم، تهران: نشر ماهی.
- برد، جی. اف. (۱۳۸۲). *فوکو: قدرت و سیاست*، گفتمان، شماره ۷.
- بری، اسمارت. (۱۳۸۵). *میشل فوکو*، ترجمه: لیلا جوافشان و حسن چاوشیان، چاپ اول، تهران: نشر اختران.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۸). *سیری در نظریه‌های جدید در علوم انسانی*، تهران: علوم نوین.
- تاجیک، محمد رضا. (۱۳۷۹). *مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمان*، تهران: نشر فرهنگ گفتمان.
- دریفوس، هیوبرت استیوارت. (۱۳۷۸). *میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- ضمیران، محمد. (۱۳۷۸). *میشل فوکو: دانش و قدرت*، تهران: هرمس.
- عالم، عبدالرحمن. (۱۳۸۰). *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی.
- فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه: فاطمه پیران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۷). *نظم گفتار: درس گفتارهای کلژ دوفرانس دوم دسامبر ۱۹۷۰*، ترجمه: باقر پرهام، تهران: نشر آگاه.
- _____ . (۱۳۷۸). *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- _____ . (۱۳۸۴). *اراده به دانستن*، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- _____ . (۱۳۸۹). *باید از جامعه دفاع کرد: درس گفتارهای کلژ دوفرانس ۷۶-۱۹۷۵*، تهران: نشر رخداد نو.
- _____ . (۱۳۹۰). *تئاتر فلسفه*، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- _____ . (۱۳۹۱). *تولد زیست سیاست: درس گفتارهای کلژ دوفرانس ۷۹-۱۹۷۸*، ترجمه: رضا نجف‌زاده، تهران: نشر نی.
- لوکس، استیون. (۱۳۷۰). *قدرت: فرانسوی یا شر شیطانی*، ترجمه: فرهنگ رجایی، تهران:

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- نش، کیت. (۱۳۸۲). *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- وینسنت، اندرو. (۱۳۹۱). *نظریه‌های دولت*، ترجمه: حسین بشیریه، چاپ هشتم، تهران: نشر نی.
- هیندس، باری. (۱۳۸۰). *گفتارهای قدرت: از هابز تا فوکو*، ترجمه: مصطفی یونسی، تهران: شیرازه.
- یتمن، آنا. (۱۳۸۱). *تجدیدنظرهای فرامدرنی در سیاست*، ترجمه: مریم وتر، تهران: کویر.
- یونسی، مصطفی. (۱۳۷۳). *پسامدرنیسم و سیاست*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

مقاله

- بزرگی، وحید. (۱۳۷۵). «پسانوگرایی: دریدا، فوکو و لیوتار»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۱۱ و ۱۱۲.
- پتفت، آرین و مؤمنی‌راد، احمد. (۱۳۹۴). «سیر تحول نحوه مداخله دولت در اقتصاد از منظر حقوق عمومی، از دولت رفاه تا دولت فراتنظیمی»، *فصلنامه پژوهش حقوق عمومی*، دوره ۱۶، شماره ۴۷.
- دریفوس، هیویرت استیوارت. (۱۳۸۲). «وجود و قدرت هایدگر و فوکو»، ترجمه: حسینعلی شیدان شیر، *نامه فرهنگ*، شماره ۴۹.
- صالحی‌زاده، عبدالهادی. (۱۳۹۰). «درآمدی بر تحلیل گفتمان فوکو: روش تحقیق کیفی»، *مجله معرفت فرهنگی اجتماعی*، سال دوم، شماره ۳.
- علیا، مهدی. (۱۳۹۱). «دیرینه‌شناسی انسان مدرن در اندیشه میشل فوکو»، *گفتمان*، شماره ۹.
- فیلیپ، مارک. (۱۳۸۱). «میشل فوکو»، ترجمه: یعقوب موسوی، *گفتمان*، شماره ۵.
- قادرزاده، هیرش، نوری، هادی و نعیمی، عباس. (۱۳۹۱). *بازشناسی «مفهوم قدرت در اندیشه فوکو»*، *غرب‌شناسی بنیادی*، پژوهشگاه علوم انسانی، سال سوم، شماره ۲.
- کسرای، محمد سالار، مرادخانی، همایون و رضایی، محمد. (۱۳۹۰). «فوکو: حکومت‌مندی، سوژه سیاسی و کنش سیاسی»، *دانشنامه علوم اجتماعی تربیت مدرس*، جامعه‌شناسی تاریخ، دوره سوم، شماره ۲.
- کلاتری، عبدالحسین. (۱۳۸۵). «از سیاست مدرن تا سیاست پسامدرن»، *علوم اجتماعی*، شماره ۸.
- منوچهری، عباس. (۱۳۷۵). «قدرت، مدرنیسم، پست‌مدرنیسم»، *فصلنامه سیاست اقتصادی*،

شماره ۱۲۲-۱۲۱.

- منوچهری، عباس و رنجبر، ایرج. (۱۳۸۹). «نسبت فلسفه سیاسی و قدرت در اندیشه سیاسی لئو اشتراوش و میشل فوکو»، *فصلنامه سیاست*، دانشکده حقوق دانشگاه تهران، شماره ۲.
- نوابخش، مهرداد و کریمی، فاروق. (۱۳۸۸). «واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، سال اول، پیش شماره ۳.
- ویژه، محمد رضا. (۱۳۸۵). «مفهوم تازه حاکمیت در حقوق عمومی»، *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۲۳۲ و ۲۳۱.

ب) انگلیسی

Books:

- Foucault, M., (1977), *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, Allen Lane.
- Foucault, M., (1980), *History of Sexuality*, Penguin Books, Translator: Robert Hurley, United States & United Kingdom :Vintage; Reissue edition
- Foucault, M., (1983), *Beyond Structuralism and Hermeneutics* by Dreyfus, University of Chicago Press.
- Foucault, M., (1991), *Governmentality*, University of Chicago Press.
- Foucault, M., (2007), *Security, Territory and Population: Lectures at the Collège de France 1977-78*, New York: Palgrave Macmillan.
- Foucault, M., (2008), *The birth of bio politics: Lectures at the collège de france 1978-79*, New York: Palgrave Macmillan.
- Franklin, J. H., (1973), *Jean Bodin and the Rise of Absolutism*, Cambridge University Press.
- Giesey, R. S., (1973), *Medieval Jurisprudence in Bodin's Concept of Sovereignty*, Oxford University Press.
- Hunt A. (1993), *Exploration in Law and Society: Towards a Constitutive Theory of Law*, Routledge.
- Keohane Robert Owen (2002) *Power and Governance in a Partially Globalized World*, Psychology Press.
- Lederer, M., (2005), *Criticizing Global Governance*, Palgrave Macmillan.
- Lee Daniel (2016), *Popular Sovereignty in Early Modern Constitutional*

Thought, Oxford University Press.

–Lipset, S. M., (1971), *Political Man*, London: Heinemann.

–Lousse, E. (1964), *Absolutism: The Development of the Modern State*, Oxford University Press.

–Luhmann N., (1992), *The Coding of Legal System*, European Yearbook in the Sociology of Law.

–Nelson Scott G., (2010), *Sovereignty and the Limits of the Liberal Imagination*, Routledge.

–Montbrial, T. (2011), *Action and Reaction in the World System: The Dynamics of Economic and Political Power*, UBC press.

–Moran M., (2003), *The British Regulatory State: High Modernism and Hyper Innovation*, Oxford University Press.

–NICISS: National Intelligence Council- EU Institute for Security Studies, (2010) *Global Governance 2025: at a Critical Juncture*, The European Union Institute for Security Studies (EUISS) Publishing, EU

–Schochet, G. J., (1975), *Patriarchalism in Political Thought*, Oxford: Basil Blackwell.

–Scholte, J. A., (2000), *Globalization: A Critical Introduction*, Palgrave Macmillan.

–Simmons, A. J., (1979), *Moral Principles and Political Obligations*, Princeton University Press.

–Skinner, Q., (1978), *The Foundation of Modern Political Thought*, Cambridge University Press.

–Urbinati Nadia (2008), *Representative Democracy: Principles and Genealogy*, University of Chicago Press.

–Wootton, D., (1986), *Divine Right and Democracy*, Middx: Penguin Books.

Articles:

–Breyer G. (1982), “Regulation and Its Reform”, *Harvard University Press*, Vol. 47, No. 2.

–Burci, G. L. (2013), “Human Right Implications of Governance Responses to Public Health Emergencies”, in *Human Rights in a Changing World* by Michael Grodin, Routledge.

– Caporaso J., (1996), “The European Union and Form of State: Westphalia Regulatory or Post-Modern?”, *Journal of Common Market Study*, Volume 34, Issue 1.

– Colin H., (2004), “Re-Stating Politics Re-Politicizing the State: Neoliberalism Economic Imperatives and the Rise of the Competition State”, *Special Issue of the Political Quarterly*, Vol.75.

– Dubash N. (2012), “Understanding the Rise of the Regulatory States of the South”, *Regulation and Governance Journal*, Volume 6, Issue 3, pp.261–281

– Foucault, M. (1989), ”The End of the Monarchy of Sex” Interviewed by Bernard-Henry Levy (1977) *Foucault Live: Interviews 1966-84*. Ed. Trans. John Johnson, New York: Semi-Otecte (e).

– Glanville, L. (2011), “The Antecedents of Sovereignty as Responsibility”, *European Journal of International Relations*, Vol. 17, No. 2.

– Jordana J. (2011), “The Global Diffusion of Regulatory Agencies Channels of Transfer and Stages of Diffusion”, *Comparative Political Studies Journal*, vol. 44, no. 10.

– Ku, J., John Yoo (2013), “Globalization and Sovereignty”, *Berkeley Journal of International Law*, Vol. 31, No. 1.

– Macgowan F. (1996), “Towards a European Regulatory State”, *Journal of European Public Policy*, Vol. 3, No. 4.

– Majoneh G., (1997), “From the Positive to Regulatory State”, *Journal of Public Policy*, Vol. 17.

– Paterson J., (1998), “Changing Maps: Empirical Legal Autopoiesis”, *Social and Legal Studies*, Vol. 7, No. 4.

– Rose N., P. Miller (1992), “Political Power Beyond the State: Problematics of Government”, *British Journal of Sociology*, Vol. 2. No. 43.

– Scott C. (2003), “Regulation in the Age of Governance: The Rise of the Post-Regulatory State”, *National Europe Center Paper*, No. 100.

– Sanstein C.R. (1990), “Paradox of Regulatory State”, *University of Chicago Law Review*, Vol. 57.